

مقایسه مفهوم آزادی در اندیشه سیاسی شهید مرتضی مطهری و فردریش هایک

امیر اسدی فر (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری تخصصی علوم سیاسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

asdiamir66@yahoo.com

سید جواد صالحی

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

Salehi_j@yahoo.com

جمیل قریشی

دانشجوی دکتری تخصصی علوم سیاسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

jamil.ghoreyshi@gmail.com

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی تطبیقی آرا و نظرات دو تن از برجسته‌ترین فیلسوفان معاصر سیاسی در ایران و جهان، شهید مطهری (از معروف‌ترین سخنرانان در دو دهه قبل از انقلاب اسلامی و یکی از تأثیرگذارترین افراد در جمهوری اسلامی) و فردریش هایک (یکی از بزرگ‌ترین اقتصاددانان و فیلسوفان سیاسی سده بیستم) پیرامون مفهوم آزادی، می‌پردازد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که آزادی از منظر شهید مطهری اولاً بسیط‌تر از مفهوم آن در لیبرالیسم است و ایشان با خلق ادبیات «آزادی معنوی» می‌کوشند تا به بُعد دیگری از آزادی که در نگاه لیبرال مغفول مانده اشاره نمایند؛ ثانیاً پایه و اساس این دو مفهوم با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند؛ اما حال باید دید در مفهوم «آزادی اجتماعی» که لفظ مورد اشتراک در اسلام و اندیشه لیبرال است؛ چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد و چه میزان می‌توان نگاه شهید مطهری را به‌عنوان تبیین‌کننده اندیشه اسلام ناب، همگرا با آزادی اجتماعی در مفهوم لیبرال آن دانست. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که آزادی در اندیشه مطهری بیشتر جنبه نهادی و فطری دارد و در اندیشه هایک به صورت نهادی و در ارتباط با نهادهای اقتصادی و سیاسی دنبال می‌شود.

واژگان کلیدی: هایک، شهید مطهری، آزادی، اسلام، غرب، آزادی فطری، آزادی نهادی.

بیان مسئله

آزادی چیست؟ تاکنون پاسخ‌های متعدد و آشنایی برای این پرسش وجود دارد. یکی از این پاسخ‌ها این است: آزادی عبارت است از فقدان مداخله در محدود نشدن برخلاف میل خود. دیگر آن که، آزادی عبارت است از تسلط بر خود در اعمال خود تعیین اخلاقی یا سیاسی و سوم این که آزادی عبارت است از فقدان حاکمیت خودسرانه و آسیب‌پذیر نبودن در برابر هوس دیگران. این پاسخ‌ها را می‌توان به‌عنوان جایگزین‌هایی در نظر گرفت که از میان آن‌ها شما انتخاب خود را انتخاب می‌کنید و بقیه را به‌نوعی اشتباه یا اشتباه رد می‌کنید (Kirby, 2016: 56).

اگر هدف از آزادی چیزی جز توضیح دادن این نبود که بدون محدودیت فیزیکی در هر موضوعی (حتی موضوعات پیش‌پاافتاده) که در حال حاضر به دنبال آن هستیم، چیست، مطمئناً مردم آماده نبودند که برای آن بمیرند. نکته چیست؟ چرا ما نگران آن هستیم؟ این سؤالات را الیزابت اندرسون (۱۹۹۸) در مورد برابری به‌خوبی مطرح کرده و مورد بررسی قرار داده است. پاسخ او این است که هدف برابری پایان دادن به ستم و «ایجاد جامعه‌ای است که در آن مردم در روابط برابر با دیگران بایستند» (Anderson, 1988). البته ممکن است با او در مورد اینکه پاسخ پرسش چیست، موافق نباشند، اما حتی اگر چنین باشد، باید اهمیت نه‌تنها بیان سؤال، بلکه به این واقعیت را که هر پاسخی به آن خواهد بود، اذعان کرد. منعکس‌کننده یک تعهد اخلاقی و سیاسی است. مفهوم‌سازی برابری یا آزادی (و سایر مفاهیم اخلاقی-سیاسی مانند عدالت و همبستگی) نمی‌تواند صرفاً تبیین استفاده معمولی باشد؛ زیرا استعمال معمولی مورد بحث، ایدئولوژیک و ناپایدار است. آن‌ها در رابطه با اهداف سیاسی یا نظری یک هدف، یک کارکرد دارند (Kramer, 2003: 89).

تصور کنید در حال رانندگی با ماشین در جاده هستید و به دوراهی می‌رسید. شما به چپ می‌پیچید، اما هیچ‌کس شما را مجبور به رفتن به این طرف یا آن طرف نکرده است. سپس به یک دوراهی می‌رسید. به راست می‌پیچید، اما هیچ‌کس مانع رفتن شما به سمت چپ یا مستقیم نشده است. هیچ ترافیکی وجود ندارد که بتوان از آن صحبت کرد و هیچ مسیر انحرافی یا مسدود شدن جاده پلیس نیز وجود ندارد؛ بنابراین به نظر می‌رسد که شما به‌عنوان یک راننده کاملاً آزاد هستید؛ اما این تصویر از وضعیت شما ممکن است کاملاً تغییر کند؛ اگر در نظر بگیریم که دلیل اینکه شما

به سمت چپ و سپس راست رفتید این است که به سیگار معتاد هستید و ناامید هستید که قبل از بسته شدن مغازه به دخانیات برسید. به جای رانندگی، احساس می کنید که دارید راننده می شوید، زیرا میل شما به سیگار کشیدن باعث می شود که به طور غیرقابل کنترلی ابتدا چرخ را به چپ و سپس به راست بچرخانید. علاوه بر این، شما کاملاً آگاه هستید که چرخش شما به راست در چهارراه به این معنی است که احتمالاً قطاری را از دست خواهید داد که قرار بود شما را به قرار ملاقاتی که بسیار برایتان مهم است ببرد. شما آرزوی رهایی از این میل غیرمنطقی را دارید که نه تنها طول عمر شما را تهدید می کند، بلکه شما را از انجام کاری که فکر می کنید باید انجام دهید، بازمی دارد (Nelson, 2005: 56).

این داستان دو روش متضاد از تفکر آزادی را به ما می دهد. از یک سو، می توان آزادی را فقدان موانع بیرونی برای عامل تصور کرد. شما آزاد هستید اگر کسی شما را از انجام هر کاری که ممکن است بخواهد انجام دهد بازدارد. در داستان فوق، از این نظر، شما آزاد به نظر می رسید. از سوی دیگر، می توان آزادی را وجود کنترل از سوی عامل در نظر گرفت. برای آزاد بودن باید خود تعیین شده باشی؛ یعنی باید بتوانی سرنوشت خود را در راستای منافع خود کنترل کنی. در داستان بالا به نظر می رسد که شما غیرآزاد هستید؛ و کنترل سرنوشت خود را ندارید؛ زیرا در کنترل اشتیاقی که ترجیح می دهید از شر آن خلاص شوید، ناکام هستید و مانع از درک آنچه هستید تشخیص می دهید که علایق واقعی شما هستند. ممکن است کسی بگوید در حالی که در دیدگاه اول آزادی صرفاً به این است که چند در به روی عامل باز است، در دیدگاه دوم بیشتر به دنبال عبور از درهای مناسب به دلایل درست است (Zimmerman, 2012: 560).

یکی از اندیشمندان تأثیرگذار در حوزه تفکر مرتبط با آزادی، فردریش هایک^۱ است. هایک در تاریخ لیبرالیسم قرن بیستم جایگاه ویژه ای دارد. تأثیر او از بسیاری جهات بسیار زیاد بوده است. راه بردگی اولین اثر سیاسی او نه تنها در غرب مورد توجه عموم قرار گرفت، بلکه به طور گسترده (به شکل سامیزدات) در زیرزمین روشنفکری اروپای شرقی و انقلاب های ۱۹۸۹ منتشر شد. نفوذ سیاسی هایک کمتر قابل توجه نبوده است. او آنتونی فیشر را متقاعد کرد که برنامه های خود را برای

1. Friedrich Hayek

حرفه سیاسی کنار بگذارد و به جای آن خود را وقف تأسیس سازمانی برای انتشار ایده‌های لیبرال کلاسیک کند. مؤسسه امور اقتصادی که توسط فیشر تأسیس شد، نه تنها نقش مهمی در تغییر فضای سیاست‌گذاری در بریتانیا ایفا کرد، بلکه به الگوی بسیاری از «اندیشکده‌های» لیبرال کلاسیک در سراسر جهان تبدیل شد؛ اما هایک همچنین از طریق نوشته‌ها و سخنرانی‌های عمومی خود و همچنین از طریق مکاتبات شخصی بر رهبران سیاسی و فعالان تأثیر مستقیم داشت. با هر معیار معقولی، هایک یک روشنفکر عمومی مهم بوده است که نفوذش در رشته‌های علوم اجتماعی به قلمرو سیاست عمومی پر سه زده است (Kukathas, 2006: 3).

با وجود همه این‌ها، هایک همچنین شخصیتی است که توسط اکثر نظریه‌پردازان سیاسی معاصر به‌عنوان مشارکت‌کننده در اندیشه لیبرال - یا در واقع اندیشه سیاسی - در قرن بیستم شناخته نشده است. آثار او تفسیری در مورد کیفیت یا کمیت آنچه توسط کار جان رالز^۱ برانگیخته شده است را به خود جلب نکرده است. بعید است که دروس دانشگاهی در مورد اندیشه سیاسی هایک دیده شود و به احتمال زیاد نام او در کتاب‌ها و مقالاتی که در مورد موضوعات نظریه سیاسی لیبرال بحث می‌کنند دیده نمی‌شود. در جریان اصلی دانشگاهی نظریه سیاسی معاصر، هایک یک شخصیت حاشیه‌ای است. در آثار رالز، از جمله لیبرالیسم سیاسی (Rawls, 1993)، هایک به ذکر امتیاز نمی‌دهد. همچنین ایده‌ها و نگرانی‌های هایک در هیچ‌یک از نقدهای عمده لیبرالیسم که در سه دهه اخیر ظاهر شده است، مورد توجه قرار نگرفته است (Farrant and Edward, 2010:256).

نگاه دیگر بر مفهوم آزادی را می‌توان در دیدگاه اندیشمند مسلمان معاصر ایرانی مرتضی مطهری دید. از دیدگاه مطهری آزادی مفهومی در دو بُعد مثبت و منفی دارد. تعریفی که مطهری از آزادی ارائه می‌دهد به‌طور دقیق هر دو جنبه مثبت و منفی آزادی را یک‌جا لحاظ کرده است. به گفته ایشان: «آزادی یعنی نبودن مانع، نبودن جبر، نبودن هیچ‌قیدی در سر راه، پس آزادم و می‌توانم راه کمال خودم را طی کنم. نه اینکه چون آزاد هستم به کمال خود رسیده‌ام» (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۴۹). فقدان مانع که در تعریف مطهری لحاظ شده است به یک معنا اشاره به مفهوم منفی آزادی دارد؛ اما این آزادی منفی از منظر مطهری به‌خودی‌خود ارزشمند و کامل نیست و از این‌رو پای آزادی مثبت نیز به

1. John Bordley Rawls

تعریف وی گشوده می‌شود و از این‌رو از منظر وی، آزادی در رشد و کمال آدمی می‌بایست مورد توجه و بهره‌مندی قرار گیرد. مفهوم مثبت و منفی آزادی تقریباً در تمامی مواردی که مطهری به تعریف آزادی مبادرت ورزیده لحاظ شده است.

این تحقیق با دیدگاهی مقایسه‌ای به دنبال بررسی مقایسه‌ای مفهوم آزادی در اندیشه سیاسی شهید مطهری و فردریش هایک است.

پیشینه تحقیق

دانشور نیلو و طهماسبی بکتی (۱۴۰۱)، در پژوهش خود با عنوان «بررسی مفهوم آزادی در اندیشه شهید مطهری و یاسپرس» به این نتیجه رسیده‌اند که شهید مطهری و یاسپرس آزادی را یک امر مهم و اساسی در زندگی انسان‌ها می‌دانند، ضمن اینکه از نظر ایشان آزادی‌ای دارای ارزش است که در ارتباط با خدا باشد. از نظر آن‌ها آزادی وجه ممیز انسان از سایر اشیاء و حیوانات است. شهید مطهری آزادی را وسیله‌ای برای طریقت می‌داند، اما یاسپرس تا آخر به آزادی وفادار می‌ماند و بر آن تأکید می‌کند. این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است و به روش کتابخانه‌ای انجام شده است.

حسینی (۱۳۹۵)، در پژوهشی با عنوان «آزادی در اندیشه سیاسی استاد شهید مرتضی مطهری» به این نتیجه رسیده است که در گفتمان شهید مطهری، آزادی در معنای ایجابی، موهبت الهی و بنیان قرآنی داشته و وسیله و ضرورتی حیاتی در راستای کمال جامعه بوده است. از این رو، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی لازمه بقای نظام اجتماعی به شمار می‌آید. با این حال، آزادی در معنای سلبی، حدود و ثغور خود را با تفکر سکولاریستی مشخص کرده است.

توحید فام (۱۳۹۱)، در پژوهشی با عنوان «تلازم آزادی و حکومت قانون در اندیشه هایک» به این نتیجه رسیده است که هایک عمدتاً به آزادی منفی به معنی فقدان هرگونه اجبار خارجی یا وابستگی به اراده خودسرانه دیگران معتقد است که در این صورت قانون تنها ضامن این نوع آزادی است و تنها راه تأمین این آزادی رعایت رفتار عادلانه است. او هرگونه اجبار خارجی را دشمن آزادی فردی می‌داند و حکومت قانون مانند هر فرد تابع تنفیذ رفتار عادلانه است. طرح حکومت قانونی هایک عمدتاً بدین جهت مطرح گردید که حکومت‌ها خود را فراتر از قانون تعریف نکنند. حکومت قانونی هایک

با استفاده از قانون بازدارنده ضامن آزادی فردی می‌گردد. مقاله حاضر درصدد است تا ضمن واکاوی مختصر در زندگی، معرفت‌شناسی فلسفی و اقتصادی هایک، ارتباط وثیق آزادی و حکومت قانون را در اندیشه وی مورد بازاندیشی قرار دهد.

۱. فردریش هایک

۱-۱. لیبرالیسم و آزادی در اندیشه هایک

لیبرالیسم هایک به بهترین وجه به‌عنوان پاسخی به سوسیالیسم درک می‌شود. ویژگی متمایز سوسیالیسم در درک او و آرمان آن برای سازمان‌دهی جامعه مطابق با برخی اهداف مشترک است. چیزی که او در مورد آرمان سوسیالیستی غیرقابل قبول می‌داند، این فکر است که تلاش برای چنین سازمانی به اهداف مورد نظر خود دست خواهد یافت. آنچه او در مورد سوسیالیسم قابل اعتراض می‌داند این است که با آزادی فردی آن‌طور که او می‌فهمد ناسازگار است.

در همه این‌ها دو فرض وجود دارد که هایک کوشیده است به‌صراحت آن‌ها را در فلسفه اجتماعی و سیاسی خود مطرح کند:

اول اینکه سفارش بدون طراحی یا دستور مرکزی امکان‌پذیر است. هایک، بیش از هر متفکر دیگری در این قرن (به‌استثنای لودویگ فون میزس^۱)، تلاش کرد امکان‌پذیری نظم اجتماعی را که به‌عنوان یک سیستم مرتبط با وسایل بدون سلسله مراتب مشترک از اهداف نهایی درک می‌شود، نشان دهد و فراتر رفت و استدلال کرد که خواسته‌ها برای کنترل آگاهانه یا هدایت فرآیندهای اجتماعی هرگز برآورده نمی‌شوند و تلاش برای به دست آوردن کنترل یا هدایت توسعه اجتماعی تنها می‌تواند منجر به از دست دادن آزادی و درنهایت به نابودی تمدن‌ها منجر شود. از برخی جهات، نظریه هایک در اینجا بدیع نیست؛ او شرحی از فرآیندهای دست‌نمائی را ارائه می‌دهد که ماندویل^۲، هیوم^۳ و آدام اسمیت^۴ آن‌ها را برای درک نظم اجتماعی به‌عنوان محصول طراحی نشده تعامل انسانی شناسایی کرده

1. Ludwig Von Mises
2. Bernard Mandeville
3. David Hume
4. Adam Smith

بودند. سهم متمایز هایک شرح او از نهادهای اجتماعی و قوانین رفتار به عنوان حاملان دانش است. جامعه را می‌توان به عنوان شبکه‌ای از شیوه‌ها و سنت‌های رفتاری که اطلاعات هدایت‌کننده رفتار فردی را منتقل می‌کند، سودآور در نظر گرفت. این نهادها نه تنها تطبیق وسایل با اهداف تعیین‌شده را تسهیل می‌کنند، بلکه کشف اهداف انسانی را نیز تحریک می‌کنند. استدلال هایک این است که بسیار حیاتی است که جامعه تحت حاکمیت یک مفهوم واحد از اهداف زندگی قرار نگیرد که همه اهداف مختلفی را که بشر دنبال می‌کند در برگیرد؛ زیرا این امر تنها می‌تواند انتقال و رشد دانش را خفه کند (Hayek, 2001: 61-63).

فرض دوم زیربنای فلسفه سیاسی هایک این است که: آزادی فردی را نباید برحسب توانایی انسان برای کنترل شرایطش درک کرد و نه برحسب خود حکومتی جمعی. در عوض، آزادی زمانی حاصل می‌شود که فرد از حوزه یا حوزه‌ای محافظت‌شده برخوردار باشد که دیگران در آن دخالت نکنند و او ممکن است مطابق با اهداف خود به فعالیت‌های جداگانه خود بپردازد.

این لیبرالیسم در تضاد آشکار با سوسیالیسم کارل مارکس قرار دارد. از نظر مارکس، آزادی انسان تنها زمانی به دست می‌آید که انسان کنترل آن نیروهای اجتماعی را به دست آورد که به عنوان محصول خلقت خود، برای تسلط و کنترل بر او کار کرده بودند. تنها زمانی بر بیگانگی غلبه شده و آزادی حاصل می‌شود که زندگی خودمختار اشیاء و نیروهای اجتماعی از بین برود (Marx and Engels, 1998: 89) همان‌طور که مارکس در کاپیتال می‌گوید: «روند زندگی جامعه که بر فرآیند تولید مادی استوار است تا زمانی که توسط افراد آزادانه به عنوان تولید تلقی نشود و آگاهانه توسط آنها تنظیم شود، حجاب عرفانی خود را بر نمی‌دارد. لیبرالیسم هایک نشان می‌دهد که این امیدواری است. انسان هرگز توانایی کنترل یا طراحی مجدد جامعه را به دلیل قدرت‌های محدود عقل انسانی به دست نمی‌آورد. این واقعیت که هیچ ذهنی نمی‌تواند بیش از کسری از آنچه را که برای تمام ذهن‌های فردی شناخته‌شده است بداند، محدودیت‌هایی را برای بهبود جهت‌گیری آگاهانه بر نتایج فرآیندهای ناخودآگاه اجتماعی تعیین می‌کند. لیبرالیسم به عنوان یک فلسفه اجتماعی، در برداشت هایک، بر این درک از ویژگی «خود به خودی» فرآیندهای اجتماعی استوار است. هر پاسخی به این پرسش که بهترین ترتیبات اجتماعی و سیاسی برای انسان چیست؟ باید بر اساس همین درک باشد. پاسخی

که هایک می‌دهد این است که روابط انسانی باید توسط ترتیباتی اداره شود که آزادی را حفظ کند، با آزادی به‌عنوان «استقلال از اراده خودسرانه دیگری». قانون و عدالت تنها در صورتی اجرا می‌شود که قانون برای محدود کردن دامنه آزادی فردی عمل کند. به‌طور خلاصه، لیبرالیسم از ایده یک جامعه آزاد حمایت می‌کند که در آن رفتار فردی توسط قواعد عدالت تنظیم می‌شود تا هرکس بتواند اهداف یا مقاصد خود را در صلح دنبال کند (Marx, 1999: 56).

آرمان برابری تنها تا جایی در این طرح از چیزها جایی دارد که هایک اذعان می‌کند که «هدف بزرگ مبارزه برای آزادی برابری در برابر قانون بوده است... باوجود این واقعیت که افراد متفاوت هستند، باید با مردم یکسان رفتار شود» (Hayek, 2001: 36)؛ اما آنچه باید به رسمیت شناخته شود این است که این امر نمی‌تواند منجر به نابرابری در موقعیت‌های واقعی افراد شود. برابری در برابر قانون که آزادی مستلزم آن است به نابرابری مادی می‌انجامد. استدلال هایک این است که اگرچه در جایی که دولت باید به دلایل دیگر از اجبار استفاده کند، باید با همه مردم یکسان رفتار کند، اما تمایل به شبیه‌تر کردن مردم در شرایطشان را نمی‌توان در یک جامعه آزاد به‌عنوان توجیهی برای اجبار بیشتر و تبعیض‌آمیز پذیرفت. اعتراض او به برابری به‌خودی‌خود نیست، بلکه به همه تلاش‌ها برای تحمیل الگوی توزیع انتخابی بر جامعه است.

اعتراض به مؤسسات برای توزیع کالا بر اساس شایستگی نیز ماهیت مشابهی دارد. به‌عنوان مثال، اگر اصل پاداش بر اساس شایستگی به‌عنوان مبنای عادلانه برای توزیع درآمد پذیرفته می‌شود، ما در نهایت با تلاش‌هایی برای کنترل دستمزد مواجه می‌شویم که به نوبه خود، نیاز به کنترل بیشتر بر انسان را ایجاد می‌کند. «این امر، یک نوع جامعه را تولید می‌کند که از همه جنبه‌های اساسی متضاد جامعه آزاد خواهد بود - جامعه‌ای که در آن اقتدار تصمیم می‌گیرد که فرد چه کاری انجام دهد و چگونه آن را انجام دهد» (Hayek, 2001: 33).

ترس از این نتیجه همچنین مبنایی برای رد تقاضاها برای توزیع برابر بر اساس این استدلال است که عضویت در یک جامعه یا ملت خاص به فرد حق برخورداری از معیار مادی خاصی را می‌دهد که توسط ثروت عمومی گروهی که به آن تعلق دارد تعیین می‌شود. در لیبرالیسم هایک، عضویت در برخی از جوامع ملی، حقوق یا استحقاقی را برای هیچ نوع سهمی از ثروت ملی به همراه ندارد. «به

رسمیت شناختن چنین ادعاهایی در مقیاس ملی در واقع فقط نوعی حق مالکیت جمعی (اما نه کمتر انحصاری) را در منابع ملت ایجاد می‌کند که نمی‌توان آن را بر اساس دلایل مشابه دارایی فردی توجیه کرد» علاوه بر این، نتیجه چنین شناختی این خواهد بود که «به‌جای اینکه مردم را به مزایایی که زندگی در کشورشان ارائه می‌دهد بپذیرند، یک ملت ترجیح می‌دهد آن‌ها را کاملاً دورنگه دارد» (Hayek, 2001: 33).

آرمان لیبرال، در برداشت هایک، جایی برای چنین احساسات ناسیونالیستی ندارد. برعکس، باید در مقابل آن‌ها مقاومت کند. در واقع، این ویژگی لیبرالیستی است که هایک از آن حمایت می‌کند و آن را «لیبرالیسم به معنای انگلیسی» توصیف می‌کند که «به‌طور کلی با تمرکز، ناسیونالیسم و سوسیالیسم مخالف است» (Hayek, 2001: 112).

البته در لیبرالیسم هایک چیزهای بیشتری از آنچه این طرح مختصر نشان می‌دهد وجود دارد. با این حال، برای درک کامل تر ماهیت این فلسفه لیبرال، نه تنها در مورد اصول آن، بلکه در مورد ریشه‌های آن نیز تحقیق عمیق‌تری لازم است.

۲-۱. حاکمیت قانون و اقلیت‌ها

وقتی هایک در مورد حکومت قانون می‌نویسد، هیچ قانون خاصی را که توسط قانون‌گذاران تشکیل شده باشد در نظر نمی‌گیرد. حاکمیت قانون متشکل از سیاست‌های کسی نیست. در عوض، آن چیزی را تشکیل می‌دهد که هایک آن را یک اصل فراحقوقی می‌نامد. به عبارت دیگر، حاکمیت قانون را باید به‌عنوان یک آرمان عینی و غیرقابل تغییر درک کرد. هایک می‌گوید که چنین قوانینی باید به حفاظت از آزادی افراد مربوط شود. همان‌طور که او می‌گوید، «مفهوم آزادی تحت قانون [...] بر این استدلال استوار است که وقتی از قوانین، به مفهوم قواعد انتزاعی کلی که صرف‌نظر از کاربرد آن‌ها برای ما وضع شده‌اند، اطاعت می‌کنیم، تابع اراده انسان دیگری نیستیم و بنابراین آزاد هستیم» (Hayek, 1960: 153). به عبارت دیگر، برای تأمین آزادی، لیبرالیسم هایک می‌گوید که افراد باید به حال خود رها شوند تا با پیروی از قوانینی که برای همه آن‌ها به‌طور یکسان اعمال می‌شود، تصمیم بگیرند. قوانین به ما راهنمایی نمی‌کنند که چه کاری باید انجام دهیم، بلکه محدودیت‌هایی را برای

مظاهر مجاز اعمالی که انتخاب می‌کنیم ایجاد می‌کنند.

در عمل، اعتقاد هایک به آزادی فردی در درجه اول خود را به صورت شک و تردید نسبت به مداخله دولت نشان می‌دهد. برای مثال، او استدلال می‌کند که دولت حق ندارد تعیین کند چه کالاهایی را می‌توان فروخت یا به چه قیمتی باید فروخته شود (Hayek, 1960). چنین محدودیتی بر اقدامات دولت ممکن است به نابرابری‌های موجود منجر شود یا آن را تثبیت کند. باین حال، هایک استدلال می‌کند که اکثر نابرابری‌ها موجه هستند، با این فرض که ناشی از کنش‌های آزادانه افراد است — که منظور او عمدتاً عوامل فردی است که در بازارها تعامل دارند. مداخله‌ای که افراد خاصی را هدف قرار می‌دهد، به گفته هایک یکی از ویژگی‌های رژیم‌های توتالیتر است که تلاش می‌کنند قانون را مسلح کنند (Hayek, 1944). چنین اقداماتی در لیبرالیسم هایک غیرقابل قبول است؛ زیرا ناشی از قوانینی است که به‌گونه‌ای جزئی طراحی شده‌اند، نه اینکه به‌طور بی‌طرف برای همه شهروندان اعمال شوند.

در نهایت، هایک حاکمیت قانون را محدود کردن اعمال دولت به‌گونه‌ای می‌داند که قابل پیش‌بینی باشد. برای اینکه افراد آزاد بتوانند انتخاب‌های منطقی داشته باشند، نمی‌توانند با این تصور زندگی کنند که دولت هر لحظه ممکن است تغییرات هوس‌انگیزی در سیاست‌های عمومی ایجاد کند. به عبارت دیگر، دولت با مداخله در بازار آزاد، قواعد بازی را تغییر می‌دهد، بنابراین، تصمیم‌گیری منطقی (به‌ویژه تصمیم‌های اقتصادی) را برای مردم دشوار می‌کند. مداخله باعث ناکارآمدی می‌شود. به‌طور خلاصه، ایده هایک از لیبرالیسم حاکمیت قانون با افراد به‌عنوان موجودیت‌های خودمختار برخورد می‌کند و در آزادی آن‌ها دخالت نمی‌کند.

گاهی ادعا می‌شود که فلسفه هایک ناشی از جهل نیست، بلکه شک و تردید نسبت به یک مرجع مرکزی است که تلاش می‌کند سیاست را بر اساس اخلاق شکل دهد. هایک با مداخله دولت مخالف است؛ زیرا مبارزه دولت برای حقوق یک گروه خاص به معنای تبدیل شدن به یک «نهاد اخلاقی» است (Hayek, 2001). باین حال، دولت تحت حاکمیت قانون، باید «بی‌اخلاق» باشد (Hayek, 2001)؛ زیرا «برنامه‌ریزی لزوماً شامل تبعیض عمدی بین نیازهای خاص افراد مختلف است» (Hayek, 2001:82). به عبارت ساده‌تر، با دفاع از منافع یک گروه، دولت لزوماً باید برخلاف

منافع گروهی دیگر عمل کند. لیبرالیسم هاید سعی نمی‌کند انتخاب کند که کدام گروه مستحق کالاهای خاص است و کدام نه، زیرا چنین تصمیمی صرفاً خودسرانه خواهد بود و مبتنی بر بیابان نیست؛ بنابراین، هدف حاکمیت قانون این است که دولت را از اتخاذ هرگونه موضع اخلاقی فراتر از رویه‌گرایی بی‌هدف بازدارد.

مشکل این خط استدلال این است که رد حکومت «اخلاقی» توسط هاید فقط توهم است. من ادعا می‌کنم که با اقدام نکردن دولت بی‌اخلاق باقی نمی‌ماند. در واقع، با انجام این کار در یک زمینه تاریخی معین، مانند ایالات متحده، تعهدات اخلاقی اساسی را می‌پذیرد، یعنی اقلیت‌ها مستحق هیچ غرامتی نیستند. در نتیجه، به جای اینکه به دولت اجازه دهد از گروه‌های اقلیت حمایت کند، دولت جامعه هاید با آن‌ها به‌عنوان افرادی رفتار می‌کند که کاملاً مسئول سرنوشتشان هستند. نظریه‌پردازان مرفقی‌تر اشاره کرده‌اند که چنین استدلالی متضمن «انفرادی سیاسی» است؛ یعنی «این [ایده] که افراد انسانی اساساً موجودات خودکفا هستند» (Mackinon, 1989, yang, 1990). به‌عبارت‌دیگر، آنچه فلسفه لیبرال نمی‌تواند تشخیص دهد این است که موفقیت و موفقیت افراد (حداقل تا حدی) ناشی از محیط اجتماعی است که در آن قرار دارد. به همین ترتیب، نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی فقط نتیجه انتخاب افراد مستقل نیستند. به‌عنوان مثال، موفقیت من در مدرسه صرفاً موفقیت فردی من نیست. برای اینکه شاگرد مؤثری باشم، باید در طول زندگی‌ام توسط مربیان مختلف شکل می‌گیرم. اگر من توسط معلمان مختلف در یک زمینه اجتماعی کاملاً متفاوت آموزش دیده بودم، دانش‌آموز و در نهایت به‌طور کلی‌تر، شخصی که من هستم، ممکن است تفاوت قابل توجهی داشته باشد. نتایج این برداشت شدیداً فردگرایانه (آنچه گاهی از آن به‌عنوان اتمیستی از انسان یاد می‌شود) صرفاً نظری نیست، بلکه منجر به پیامدهای عملی می‌شود.

۱-۳. حاکمیت قانون و عدم آگاهی از استثمار

با توجه به استدلال ارائه شده در قسمت قبل، نباید از لیبرالیسم هاید دفاع کرد؛ زیرا با بیان این نکته که دولت فقط باید نگران قوانین باشد و نه نتایج معاملات اقتصادی، مشکل استثماری را که طبقه کارگر به‌صورت روزمره با آن مواجه است نادیده می‌گیرد. همان‌طور که در بالا ذکر شد، بر

اساس لیبرالیسم هایک، دولت نمی‌تواند ابزار تولید را به سمت «هدف‌های خاص» هدایت کند (Hayek, 2001). به‌جای توجه به نتایج، دولت باید فقط به «شرایط استفاده از منابع موجود» توجه کند (Hayek, 2001: 86).

برای بیان این موضوع به زبان فلسفه اخلاق معاصر، حاکمیت قانون هایک نتیجه‌گرایی اخلاقی را به نفع نوعی ریشه‌شناسی اخلاقی رد می‌کند؛ یعنی اعمال خود بدون توجه به پیامدهایشان نادرست یا درست هستند. اگر شخص «الف» داوطلبانه بپذیرد که برای شخص «ب» کار کند، بنابراین بحث ادامه دارد، پس دولت حق مداخله ندارد. این یک تصمیم آزاد و منصفانه است که بین افراد خودمختار گرفته می‌شود؛ بنابراین حتی اگر نتیجه برای یک طرف فاجعه‌بار باشد، دولت نمی‌تواند به‌طور موجه مداخله کند. با این حال، هنگامی که شخص فقط به اعتبار رویه‌ای معامله توجه دارد و اصلاً نگران پیامدهای آن نیست، در این صورت استثماری را که ذاتاً بخشی از آن سیستم است نیز کم‌رنگ می‌کند. استدلال فلسفی ادعای فوق را شاید اقتصاددان، نظریه‌پرداز اجتماعی و فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، کارل مارکس، به بهترین نحو بیان کرد.

برای بیان این موضوع به زبان فلسفه اخلاق معاصر، حاکمیت قانون هایک نتیجه‌گرایی اخلاقی را به نفع نوعی ریشه‌شناسی اخلاقی رد می‌کند؛ یعنی اعمال خود بدون توجه به پیامدهایشان نادرست یا درست هستند. اگر شخص «الف» داوطلبانه بپذیرد که برای شخص «ب» کار کند، بنابراین بحث ادامه دارد، پس دولت حق مداخله ندارد. این یک تصمیم آزاد و منصفانه است که بین افراد خودمختار گرفته می‌شود؛ بنابراین حتی اگر نتیجه برای یک طرف فاجعه‌بار باشد، دولت نمی‌تواند به‌طور موجه مداخله کند. با این حال، هنگامی که شخص فقط به اعتبار رویه معامله توجه دارد و اصلاً نگران پیامدهای آن نیست، در این صورت استثماری را که ذاتاً بخشی از آن سیستم است نیز کم‌رنگ می‌کند. استدلال فلسفی ادعای فوق را شاید اقتصاددان، نظریه‌پرداز اجتماعی و فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، کارل مارکس، به بهترین نحو بیان کرد.

در لیبرالیسم حاکمیت قانون هایک، دولت هیچ ادعای مشروعی برای مداخله در معامله بین کارفرمایان و کارمندان ندارد؛ زیرا هر دو طرف، داوطلبانه با معامله فوق که در آن یک طرف مورد استثمار قرار می‌گیرد، موافقت می‌کنند. در اینجا «داوطلبانه» به معنای «هدف خود» است و نه به

دلیل اراده‌ی شخص دیگر (Hayek, 1960). اگر چنین معامله‌ی داوطلبانه‌ای از نظر اخلاقی اشتباه نباشد، نتایج آن، یعنی استعمار کارگر را می‌توان نادیده گرفت. من معتقدم که تا آنجا که فکر می‌کنیم کارگران باید برای تمام کارهایی که انجام می‌دهند، به‌جای استعمار، غرامت دریافت کنند، لیبرالیسم هایک مشکل‌ساز است. اگر این نظریه فقط به اعمال سرمایه‌داران توجه دارد؛ یعنی اینکه آیا آن‌ها از قوانین پیروی می‌کنند اما از بررسی پیامدهای زیان‌بار چنین اقداماتی امتناع می‌ورزند، واضح است که چنین نظریه‌ای برای پرداختن به نظام سرمایه‌داری امروز و آن کافی نیست.

۱-۴. حکومت قانون و تعریف نادرست آن از آزادی

حاکمیت قانون به دلیل تعریف محدودی که از آزادی دارد، باید تنها به‌عنوان یک مصنوع تاریخی و نه یک دکترین فعال مورد توجه ما باشد. لیبرالیسم هایک آزادی را تنها به معنایی منفی می‌داند (Berlin: 2017)؛ یعنی آزادی تنها ماندن در برابر نفوذ خارجی در فعالیت‌ها، و مستقل از وضعیت اقتصادی فرد. همان‌طور که او بیان می‌کند، افراد تنها زمانی آزاد هستند که «معروف به اراده دیگران نباشند (Hayek, 1960: 153)؛ به عبارت دیگر، فرد زمانی آزاد است که تحت اجبار طرف دیگر نباشد. توجه داشته باشید که این درک از آزادی به موقعیت طبقاتی فرد توجهی نمی‌کند.

اگرچه آزادی و ثروت هر دو چیزهای خوبی هستند [...] اما همچنان متفاوت هستند. درباری که در دامان تجمل زندگی می‌کند اما به خواست شاهزاده‌اش ممکن است بسیار کمتر از یک دهقان یا صنعتگر فقیر آزاد باشد، کمتر بتواند زندگی خود را بگذراند و فرصت‌های خود را برای سودمندی انتخاب کند (Hayek, 2011: 68).

دلیل این است که یک دهقان ممکن است از یک فرد درباری آزادتر باشد. شخص درباری از زندگی مجلل‌تری برخوردار است اما او آزاد نیست؛ زیرا تابع اوامر شاهزاده خود است. از سوی دیگر، دهقان ممکن است کمتر ثروتمند باشد، اما مستقیماً تابع اراده خود است. از این رو، هایک نتیجه می‌گیرد که درک درست از آزادی نشان می‌دهد که آزادی فرد، مستقل از وضعیت اقتصادی است. اما این طرز تفکر در مورد آزادی، چگونگی عملکرد طبقاتی فرد را برای محدود کردن آزادی

فرد مبهم می‌کند. همان‌طور که یلدیز سیلیر^۱ (۲۰۰۵) توضیح می‌دهد، «تعیین سرنوشت» (آزادی منفی هایک) تنها یکی از جنبه‌های آزادی واقعی انسان است. سیلیر استدلال می‌کند که آنچه باید در نظر گرفته شود، «قدرت دستیابی به خودمختاری» است (Silier, 2005). به عبارت دیگر، انسان باید دارای امکانات بالفعلی باشد تا از این‌که تابع اراده دیگری نیست، استفاده کند؛ بنابراین، ممکن است درست باشد که دهقان مانند درباریان مستقیماً تابع هوی و هوس یک شاهزاده نیست، اما آن‌ها مجبورند قبوض خود را پردازند و کلی نیازهای بیرونی را برآورده کنند. کمبود اقتصادی یا بدتر از آن، محرومیت، آزادی ظاهری آن‌ها را بسیار محدودتر می‌کند. از این رو، همان‌طور که سیلیر اشاره می‌کند، مثال هایک شکست می‌خورد؛ زیرا درباریان سبک زندگی آزادی دارند، اگر بخواهند می‌توانند شغل خود را رها کنند و به همان مفهوم دهقان آزاد شوند.

هایک تلاش می‌کند توضیح دهد که چگونه وضعیت اقتصادی یک فرد می‌تواند سطح آزادی فرد را تغییر دهد؛ زیرا او فقط تابع بودن اراده افراد خاص دیگر را به عنوان محدودیتی برای آزادی تشخیص می‌دهد. از این رو، مشمول چیزهایی مانند بازار یا منطق بازار به معنای انتزاعی، برای او محدودیتی برای آزادی ایجاد نمی‌کند. با این حال، به عنوان یک تجربه زیسته، ما اغلب آزادی خود را توسط هر دو محدود می‌کنیم. آزادی فرد آشکارا (و اغلب) توسط عوامل اجتماعی - اقتصادی محدود می‌شود، به عنوان مثال، فقر که در آن صورت عدم محدودیت از سوی افراد دیگر بی معنی می‌شود. برای استفاده از مثال سیلیر، هم فقرا و هم ثروتمندان حق دارند وکیل استخدام کنند. با این حال، اگر فقرا پولی برای پرداخت وکیل نداشته باشند، حق آن‌ها برای داشتن وکیل بی معنی می‌شود (Silier, 2015)؛ بنابراین، مفهوم آزادی که بر آن حاکمیت قانون است، محدود است. برای مفید بودن، باید با مفاهیم دیگری از آزادی ادغام شود که بیشتر برای شناخت روشی که فرآیندهای اجتماعی و نه فقط اعمال و رفتارهای فردی، می‌توانند آزادی فرد را محدود کنند، ادغام شود.

1. Silier, Yildiz

۲. مرتضی مطهری

۲-۱. مفهوم آزادی از دیدگاه شهید مطهری

مرتضی مطهری (۱۲۹۸-۱۳۵۸ ش) متفکر و نویسنده شیعه از شاگردان علامه طباطبایی و امام خمینی بود. مطهری از افراد تأثیرگذار و از رهبران فکری انقلاب اسلامی ایران به شمار می‌رود. وی ریاست شورای انقلاب را تا روز شهادت بر عهده داشت. ایشان نسبت به موضوع آزادی حساسیتی فوق‌العاده داشته و در بسیاری از آثار خود به این مفهوم اشاره کرده‌اند. وی در بیش از ۳۲ اثر خود از میان ۸۹ اثر، به واژه آزادی، انواع و مشتقات آن، حدود ۱۴۴ بار پرداخته‌اند (اخوان کاظمی، ۱۳۸۸: ۳).

آزادی از جمله مفاهیمی است که استاد مطهری درباره آن قلم‌فرسایی کرده است. مطهری، ضمن اینکه به دو نوع آزادی اجتماعی و معنوی معتقد است، اما برای انسان هم قائل به برخی استعدادهاست که قابل رشد و ترقی هستند؛ لذا آزادی اجتماعی را نبودن مانعی بر سر راه رشد و تکامل انسان در اجتماع می‌داند؛ یعنی انسان از ناحیه سایر افراد، آزادی داشته باشد و کسی مانع از فعالیت فکری، جسمی و ... فرد نباشد (مطهری، ۱۳۷۷: ۸۱).

در ابتدای کتاب آزادی معنوی، نویسنده در مورد دو نوع آزادی بر این اعتقاد است که: آزادی معنوی و آزادی اجتماعی. مطهری می‌گوید که آیا آزادی معنوی بدون آزادی اجتماعی امکان‌پذیر است، و بالعکس، آیا آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی امکان‌پذیر است؟ آزادی یکی از ضروریات تکامل است، یعنی یکی از نیازهای زندگی آزادی است. موجودات زنده برای رشد و تکامل به سه چیز نیاز دارند: ۱. آموزش ۲. امنیت ۳. آزادی. آزادی یعنی چه؟ یعنی راه او را سد نکنند، جلوی او مانع ایجاد نکنند. مانعی برای جلوگیری از رشد او وجود نداشته باشد. انسان‌های آزاده، انسانهایی هستند که با موانعی که در راه رشد و تکاملشان قرار دارد، مبارزه می‌کنند و مانعی را نمی‌پذیرند. آزادی اجتماعی یعنی چه؟ یعنی انسانها باید در جامعه از سایر افراد جامعه آزادی داشته باشند، دیگران نباید مانعی برای رشد و پیشرفت همدیگر باشند، نباید کسی را زندانی کرد، کسی نباید از کسی سوء استفاده کند، کسی را به بردگی بکشد، کسی یا گروهی نباید از تمام توانایی‌های ذهنی و جسمی مردم برای منافع خود استفاده کند. به این آزادی اجتماعی می‌گویند.

طبق متن قرآن، یکی از اهداف انبیا این بود که به انسان آزادی اجتماعی بدهند، یعنی مردم را

از اسارت، بردگی و بندگی یکدیگر نجات دهند. آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی امکان‌پذیر و عملی نیست. و این درد جامعه بشری امروز است که امروزه می‌خواهد آزادی اجتماعی را تضمین کند اما به دنبال آزادی معنوی نیست. این گونه نمی‌توانند، بشر چنین قدرتی ندارد، زیرا آزادی معنوی جز با توصیه‌های انبیا، دین، ایمان و کتاب‌های مقدس تأمین نمی‌شود. بگذارید ببینیم آزادی معنوی یعنی چه؟ انسان موجودی مرکب با قدرت‌ها و غرایز گوناگون است. هزاران نیروی قدرتمند در انسان وجود دارد. انسان دارای شهوت، خشم، حرص، جاه طلبی و افراط است. برعکس، او دارای عقل است، دارای فطرت است، دارای وجدان اخلاقی است. انسان از نظر معنا، باطن و روح ممکن است انسان آزاده‌ای باشد یا از این نظر برده‌ای بیش باشد؛ یعنی ممکن است انسان برده طمع خود، اسیر شهوت خود، اسیر عصبانیت خود، اسیر افراط کاری خود باشد یا ممکن است از همه اینها مبری باشد (مطهری، ۱۳۷۹: ۲۶-۲۲).

۲-۲. آزادی اجتماعی

مطهری در مورد آزادی اجتماعی بیان می‌دارد: آزادی اجتماعی، یعنی بشر باید در اجتماع از ناحیه سایر افراد اجتماع، آزادی داشته باشد، دیگران او را استخدام و استثمار نمایند؛ جلو فعالیت‌های او را نگیرند و قوای فکری و جسمی فرد از او گرفته نشود. انسان با مطالعه تاریخ به این نتیجه می‌رسد که انسان‌ها بر اساس تمایلات نفسانی خود، همیشه سعی در دست‌اندازی به اندوخته‌های مادی دیگران داشته‌اند و این دردی است که هر انسان آزاده‌ای را آزار می‌دهد. مطهری نیز برحسب آزاداندیشی خود، دچار این درد بوده است و در این باره می‌گوید: یکی از گرفتاری‌های زندگی بشر در طول تاریخ، همین بوده است که افرادی نیرومند و قدرتمند، از قدرت خودشان سوءاستفاده کرده، افراد دیگر را در خدمت می‌گرفتند (مطهری، ۱۳۷۹: ۲۷). مطهری دردی را اظهار می‌دارد که خود، آن را لمس کرده است. ایشان در دورانی زندگی می‌کرد که کشورهای قدرتمند جهان به‌ویژه آمریکا، شوروی و انگلیس دست‌های طمع خود را بر روی ذخایر ملی کشورهای فقیر و مستعمرات نهاده بودند و مردم این کشورها در ورطه نابودی کشیده شده بودند. تعبیر زیبایی مطهری از استثمار به «چیدن میوه» نشان از درک عمیق وی از این مسئله دارد؛ یعنی حاصل سال‌ها تلاش یک کشاورز برای به ثمر رساندن یک

درخت، چیدن میوه آن است، ولی استثمارگر با نفوذی که دارد حاصل عمر و زحمات فراوان او را به راحتی می برد. مطهری در این باره می گوید: محصول کار و فکر هر کسی و ارزش هر کس باید از آن خود او باشد (مطهری، ۱۳۷۹: ۲۷). وقتی افرادی کار می کنند که محصول درخت وجود دیگران را به خودشان تعلق دهند می گویند: این خود دیگری را استثمار کرده است. آنچه مسلم است، این است که روابط کشورها براساس منافع ملی خودشان است و آنچه اسلام سفارش کرده است، در دنیای امروزی با این تفکرات لیبرالی و ... اجراشدنی نیست. طبیعی است که داشتن رابطه با کشورهای قدرتمند و صاحب نفوذ، اگر بدون درایت و تفکر به عواقب آن باشد ممکن است دوباره استعمار و استثمار تکرار شود. پس وظیفه دولتمردان اسلامی این است که روز به روز بر رفاه شهروندان خود بکوشند و به جای تکیه به خارج از کشور زمینه های قطع نیاز به قدرت های بزرگ، به مردم خود اعتماد کنند و با ایجاد وحدت و یکدلی و اجرای عدالت، زمینه هرگونه استعمار و استثمار را از بین ببرند (مطهری، ۱۳۷۷، ۱۹). استاد بسیاری از آزادی های سیاسی و اجتماعی؛ مانند آزادی تفکر و آزادی بیان را در آزادی های اجتماعی جای داده است.

مطهری در ذیل بحث آزادی های اجتماعی، بین آزادی تفکر و آزادی عقیده تمایز قائل شده و با محترم شدن آزادی تفکر، رعایت مطلق احترام به هرگونه عقیده و آزاد دانستن آن ها را ناصحیح و غیرموجه می شمارد و آزادی عقاید باطل را «اغراء به جهل» به حساب می آورد (مطهری، ۱۳۸۴: ۷، ۸ و ۱۰).

۲-۳. آزادی معنوی

آزادی معنوی از مفاهیمی است که در جوامع دینی و الهی به کار می رود و در نزد افرادی که عقیده ای به دین و معنویت ندارند، اهمیتی ندارد. این نوع آزادی اصولاً زمینه ساز آزادی فردی و اجتماعی است، بدین معنی که اگر افراد جامعه بخواهند به آزادی حقیقی و واقعی خود دست یابند، باید ابتدا خود را از آن صفات وجودی انسان که باعث گرایش به محدود کردن آزادی دیگران می شود، آزاد کنند؛ به عبارت دیگر فرد باید خود آزاد باشد. آزاد از هوی و هوس ها — تا بتواند برای اجتماع خود طلب آزادی نماید. متأسفانه یکی دیگر از دردهای جامعه بشری که بسیار کشنده تر از استثمار و استعمار است، همین عدم وجود آزادی معنوی است و مهم تر اینکه خود جوامع هم هنوز پی به این

درد خطرناک نبرده‌اند. مطهری مانند طبیعی حاذق و نگهبانی تیزبین در سنگر فرهنگی، پی به این درد برده و می‌گوید:

درد جامعه بشری این است که می‌خواهد آزادی اجتماعی را تأمین کند، ولی به دنبال آزادی معنوی نمی‌رود. علی‌رغم اینکه در جوامع از نظر علمی پیشرفت کرده‌اند ولی آزادی معنوی با علم حل‌شدنی نیست، بلکه نیازمند به ایمان به خداوند و داشتن جامعه سالم دینی است. اگر ما آزادی فردی یا اجتماعی را در نظر بگیریم، یک رابطه دوسویه برقرار می‌شود، یعنی در رابطه با آزادی اجتماع نباید به گونه‌ای باشد که مزاحم آزادی فرد باشد و در آزادی فردی هم، افراد نباید به گونه‌ای رفتار کنند که جلو رشد و تکامل فردی را مسدود نمایند (مطهری، ۱۳۸۴: ۷۱).

آزادی معنوی معنای آزادی باطنی و روحی انسان است و اینکه انسان بنده حرص، شهوت، خشم و افزون‌طلبی نباشد، این آزادی جز از طریق نبوت، انبیا، دین، ایمان و کتاب‌های آسمانی قابل تأمین نیست. از سویی، آزادی اجتماعی، بدون آزادی معنوی میسر و عملی نیست (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۹).

بنابراین مفهوم آزادی از دیدگاه شهید مطهری را می‌توان به موارد زیر خلاصه نمود:

آزادی یکی از بزرگ‌ترین و عالی‌ترین ارزش‌های انسانی است و به تعبیر دیگر جزو معنویات انسان است که مافوق حیوانیت اوست (مطهری، ۱۳۸۵: ۴۸). آزادی لزوم عدم ایجاد مانع است (مطهری، ۱۳۹۴، ج ۱: ۷۳). به این معنا است که عمل او از خواست و رضایت کامل و تصویب قوه تمیز او سرچشمه می‌گیرد و هیچ عاملی او را برخلاف میل و رغبت و رضا و تشخیص او، وادار نمی‌کند (مطهری، ۱۳۹۶: ۶۰). مقدس‌ترین استعدادهایی که در بشر هست و آدمی به شدت به آن نیازمند است، در آزادی شکوفا می‌گردد (مطهری، ۱۳۸۴: ۹۱). آزادی رمز بقای اسلام (مطهری، ۱۳۸۴: ۹۱) و معیار انسانیت است (مطهری، ۱۳۷۷: ۲۳۱). آزادی در فرهنگ خودی و بی‌نیازی از دراز کردن دست طلب در این زمینه به سوی بیگانگان است (مطهری، ۱۳۸۴: ۱۰۴).

در نهایت، با توجه به الگوی نظری خاصی که مؤلفه‌های آزادی را سه مؤلفه فاعل (عامل)، مانع (رادع) و هدف (غایت) می‌داند، می‌توان اقسام آزادی را در آرا و اندیشه‌های مطهری تبیین کرد.

بر این اساس، «فرد» عنصر اول و «طبیعت، سنت‌ها و قوانین موجود در جامعه، انسان‌های دیگر، هواهای نفسانی و دین و اعتقادات» عنصر دوم و «سعادت، تکامل و تکلیف» عنصر سوم مفهوم آزادی محسوب می‌شوند که بر اساس رابطه فرد با هر یک از موانع مذکور (عنصر دوم)، قسم خاصی از آزادی شکل می‌گیرد که به ترتیب عبارت‌اند از: آزادی انسان از محکومیت انسان‌های دیگر یا آزادی اجتماعی سیاسی، آزادی انسان از هواهای نفسانی خود یا آزادی معنوی و آزادی عقیده و تفکر (اخوان کاظمی، ۱۳۸۸: ۷).

انسان موجودی مختار است و پذیرش اختیار در وجود او به صورت مسئله‌ای فلسفی، به سرعت، ذهن را به بحثی در حوزه حقوق، یعنی آزادی منتقل می‌کند. اهمیت آزادی به قدری است که برخی از اندیشه‌وران نظیر شهید مطهری، آن را «تکیه‌گاه حقوق فردی» (مطهری، ۱۳۷۱: ۳۹) دانسته‌اند و تقریباً تمام جوامع انسانی، اصل آن را پذیرفته‌اند و حتی دیکتاتورترین حکومت‌ها نیز نه در اصل آن، بلکه در میزان و محدوده آن مناقضه دارند؛ اما از طرف دیگر، هیچ‌کس نمی‌تواند از پذیرفتن نوعی محدودیت برای انسان سر باز زند؛ چرا که به هر حال، برای هر عملی، گزینه‌های محدودی پیش روی انسان است و همین محدودیت گزینه‌های موجود پیش روی آدمی، نوعی محدودیت آزادی شمرده می‌شود. در واقع، در این مسئله حقوقی، باز پای همان معضل فلسفی جبر و اختیار باز می‌شود که نه اختیار محض معقول و ممکن است و نه جبر محض.

با توجه به آنچه گفته شد در ذیل مقایسه مفهوم آزادی از منظر هایک و مطهری ارائه می‌گردد:

۳. مقایسه مفهوم آزادی در غالب نگاه لیبرالیستی هایک و شهید مطهری

فردریش هایک اغلب به‌عنوان یکی از چهره‌های اصلی لیبرالیسم بازار آزاد یا آزادی‌گرایی و در واقع به‌عنوان یک جمهوری‌خواه شناخته می‌شود. لیبرال‌ها تمایل دارند آزادی را رهایی از مداخله تصور کنند. این بدان معناست که فرد زمانی آزاد است که از مداخله دیگران و به‌ویژه از دخالت دولت آزاد باشد. در اینجا است که مخالفان این اندیشه می‌گویند: «اگر ارباب برده‌ای داشته باشد اما با او خیرخواه باشد و به او اجازه دهد هر کاری دوست دارد انجام دهد، چه؟ یقیناً بنده نمی‌تواند آزاد باشد، هر چند در او دخالت نشود» (پتیت، ۲۰۱۸: ۳۶).. آزادی را باید به‌عنوان عدم تسلط درک کرد، یعنی

وضعیتی که در آن فرد از خطر دخالت خودسرانه رها می‌شود. این روایت از آزادی اساس احیای نئو جمهوری خواهی بوده است که عمدتاً در آثار فیلیپ پتیت^۱ توسعه یافته است. هایک از مفهومی از آزادی دفاع می‌کند که مشابه «آزادی به مثابه عدم سلطه» است، بنابراین او یک جمهوری خواه است به معنایی که پتیت بیان می‌کند. اساس جمهوری خواهی هایکی دفاع معرفتی معروف او از بازار آزاد است. افراد برای برنامه‌ریزی نیاز به دانش دارند و کسب و استفاده از آن دانش در تحقق این برنامه‌ها نحوه استفاده از آزادی اقتصادی آن‌هاست. این دانش را فقط می‌توان در بازار به‌ویژه از طریق مکانیسم قیمت مورد استفاده قرار داد و به دست آورد (Hayek, ۱۹۴۵). هایک آزادی را صرفاً اقتصادی نمی‌داند. او آن را حتی بیشتر محدود می‌کند - از نظر مفهومی، فقط می‌توان گفت که در بازار آزاد است؛ بنابراین هایک از «فردگرایی معرفتی» در مفهوم «آزادی» دفاع می‌کند. هایک دموکراسی یا حداقل درک اکثریتی آن را، به‌عنوان شکل مدرن پارادایمیک در نظر گرفت. ایده جمهوری خواهانه درباره قانون اساسی مختلط با قدرت‌های مجزا که به‌طور فعال اعمال قدرت سیاسی را تنظیم می‌کند، خواه در اختیار یک پادشاه باشد یا مردم، ایده‌ای قدیمی است و به‌طور طولانی در دو نظر بزرگ هایک، قانون اساسی آزادی و قانون اساسی توسعه یافته است. قانون، قانون‌گذاری و آزادی. قانون اساسی که او در آنجا ترسیم می‌کند، درست مانند هر قانون اساسی جمهوری خواهان، قانون اساسی است که فرصت‌های قدرت را برای دخالت در آزادی فردی محدود می‌کند. از آنجایی که آزادی در بازار آزاد اعمال می‌شود، قانون اساسی مدل هایکی از مردم در برابر هرگونه مداخله سیاسی محافظت می‌کند. هایک از عقب‌نشینی دولت از سایر عرصه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی دفاع نمی‌کرد. برعکس، او این ایده را از اردوی لیبرال‌های آلمانی وام گرفت که نقش دولت این است که فعالانه شرایط لازم برای استفاده افراد از آزادی‌های خود را طبق قوانینی که در قانون اساسی وضع شده است، حفظ کند. در واقع نقش دولت در مورد مرکزیت مکانیسم قیمت بر آزادی فردی، حفظ ثبات اقتصادی است. از طرفی اندیشه لیبرال، «انسان محوری» است و در این مکتب، انسان با واژه «آزادی» تعریف می‌شود و این آزادی بر مبنای خردگرایی توصیف می‌گردد. مبنای حق و باطل در چنین نظام اندیشگی، خواست و میل انسان‌ها بوده و تنها مانعی که ممکن است بر سر این خواسته‌ها و آزادی

1. Philip Pettit

تعریف شده قرار گیرد، قانونی است که توسط اکثریت تأیید شده باشد؛ اما نظام اندیشه اسلامی که مطهری یکی از مفسرین آن است، به گونه‌ای دیگر مسئله آزادی را می‌نگرد. گرچه به واسطه مخالفت مطهری با فضای کمونیستی حاکم بر دهه ۴۰، برخی چنین تصور نموده یا ترویج نمودند که ایشان نگاه لیبرالیستی به مفهوم آزادی دارند، اما مطالعه صحیح آثار و مواضع ایشان، نشان می‌دهد آنچه مطهری از آزادی ترسیم می‌کند تا چه اندازه با اندیشه لیبرال در تشابه و تا چه اندازه در تعارض است. با توجه به مطالعه انجام شده می‌توان بیان داشت:

آزادی از منظر مطهری اولاً بسیط‌تر از مفهوم آن در لیبرالیسم است و ایشان با خلق ادبیات «آزادی معنوی» می‌کوشند تا به بُعد دیگری از آزادی که در نگاه لیبرال مغفول مانده اشاره داشته باشند؛ ثانیاً در پایه و اساس این دو مفهوم با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند؛ اما حال باید دید در مفهوم «آزادی اجتماعی» که لفظ مورد اشتراک در اسلام و اندیشه لیبرال است، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد و چه میزان می‌توان نگاه مطهری را به‌عنوان تبیین‌کننده اندیشه اسلام ناب، همگرا با آزادی اجتماعی در مفهوم لیبرال آن دانست.

۳-۱. مقایسه مفهوم آزادی در غالب آزادی مثبت و آزادی منفی شهید مطهری و هایک

از دیدگاه هایک، دولت مدیریت عمومی را عمدتاً با سیاست‌ها و قوانینی اجرا می‌کند که شهروندان باید از آن‌ها پیروی کنند. سیاست‌ها و قوانینی که می‌توان از آن‌ها به‌عنوان نظام حقوقی نام برد، با قدرت عمومی دولت تضمین می‌شود. از منظر آزادی منفی هایک که مفهوم آزادی پرهیز از اجبار خودسرانه افراد و سازمان‌ها حتی دولت عمومی در جامعه مدرن است. امنیت آزادی که با تعیین حد و مرز برای رفتارهایی که بتواند از اجبار خودسرانه جلوگیری کند، تحقق می‌یابد، به طوری که دولت باید طرح‌های تلطیف شده مثبت را کنار بگذارد و همچنین باید حد معقولی برای قدرت دولت تعیین شود تا از اعمال خودسرانه قدرت عمومی اجتناب کنند و حقوق افراد را تضمین کنند.

در مقایسه با هایک، شهید مطهری به آزادی مثبت اعتقاد داشت. این معنی از آزادی برخاسته از تمایل فرد به اقتدار و اختیار داشتن در حوزه فردی خود سرچشمه می‌گیرد: به گونه‌ای که در زندگی و تصمیماتی که می‌گیرد مختار بوده و از هیچ عامل بیرونی تأثیر نپذیرد. مطهری معتقد است: اگر آزادی

منحصر به «آزادی از» یا منفی بشود، ناکام و ناتمام می ماند. آدمیان پس از کسب آزادی، نمی دانند با آنچه کنند و رفته رفته داشتن آزادی به پدید آمدن پاره ای نتایج ناگوار و هرج و مرج منتهی می شود؛ بنابراین تا آزادی مثبت یا «آزادی در» مکشوف آدمی نیفتد، «آزادی از» چندان سودمند نخواهد بود. آزادی مثبت و به تعبیری «آزادی در» پس از آزادی منفی در می رسد. وقتی موانع را از جلو پای افراد برداشتند، وقتی در زندان را باز کردند، وقتی شریک ارباب را از سر برده ای کوتاه کردند، «آزادی منفی» محقق می شود و از اینجا به بعد نوبت آزادی مثبت یا آزادی در فرامی رسد (مطهری، ۱۳۷۷: ۵۶).

۳-۲. مقایسه مفهوم آزادی در غالب دیدگاه تفکیک و وحدت هایک و شهید مطهری

از دیدگاه هایک، انسان موجودی آزاد است و هیچ کس به خصوص دولت حق مداخله در آزادی فردی را ندارد. این بدان معنی است که آزادی فردی در اولویت آزادی سیاسی از دیدگاه هایک است. دیدگاه تفکیک هایک بیان می دارد که آزادی فردی و آزادی سیاسی نه تنها مکمل نیستند بلکه با هم در تناقض هستند. این در حالی است که مطهری آزادی فردی و سیاسی را در غالب دیدگاه وحدت بیان می دارد. آزادی شخصی و سیاسی دو جنبه از یک دیدگاه کلی تر هستند. مفهوم واحد آزادی، یعنی آزادی باید به عنوان یک مفهوم واحد در نظر گرفته شود که هم آزادی شخصی و هم آزادی سیاسی را در بر می گیرد. این دیدگاه که ما آن را «نوع قوی دیدگاه وحدت» می نامیم، دلالت بر این دارد که آزادی شخصی و سیاسی از نظر مفهومی جدایی ناپذیر هستند و نمی توان آزادی شخصی را بدون ارجاع به آزادی سیاسی تعریف کرد و بالعکس.

نتیجه گیری

هایک از متفکران حوزه گفتمان دولت کوچک و جامعه فعال یا انقباض دولت و انبساط جامعه مدنی است. وی به دولت رفاه، سوسیالیسم و هرگونه برنامه ریزی دولتی حمله می کند و بر آن است که برنامه ریزی نامطلوب و ناممکن است. در این گفتمان جامعه مدنی خارج از استیلای مراکز قدرت دولت است و این جامعه در پی کوچک شدن دولت و ظهور جامعه فعال شکل می گیرد. هایک معتقد

است فقط کنترل دموکراتیک می‌تواند جلوی خودسرانه شدن قدرت را بگیرد. وی بر مرکزیت آزادی افراد در تعقیب اهداف خود در تبادلات رقابت‌آمیز با یکدیگر تأکید دارد و میان لیبرالیسم و دموکراسی تفکیک قابل است. به نظر وی حکومت قانون شرایطی تأمین می‌کند که افراد تحت آن می‌توانند در مورد چگونگی استفاده از منابع موجود تصمیم بگیرند. دموکراسی قانونی از نظر هایک جامعه بازار آزاد و دولت حداقل است. هایک بر آن است که شناخت ما از نیازهای دیگران در حدی نیست که بخواهیم زندگی آنها را تنظیم کنیم و تنها در بازار آزاد است که سازوکار تعیین‌گزینه جمعی براساس فرد است. به گفته هایک، فریدمن و نوزیک تغییر در ساختارهای فراملی در دولت باعث انتقال از دولت رفاه به دولت حداقل شده است.

منظور هایک از آزادی، عمدتاً آزادی سیاسی و مدنی فردی است و محدود کردن قدرت دولت توسط قاعده حق به نظر هایک تر مرکزی آزادی سیاسی را تشکیل می‌دهد. این قاعده یعنی حکومت توسط قانون و نه انسان‌ها را اولین بار یونانی‌ها کشف کرده و آن را قاعده ایزونومی نامیدند؛ یعنی برابری همه در برابر قانون. هایک معتقد است ایزونومی به مراتب مهم‌تر از دموکراسی است. آرمان ایزونومی از یونان به رم منتقل شده و توسط فیلسوفان اسکولاستیک مانند اکوئیناس مقدس بر فیلسوفان اجتماعی جدید مانند هیوم، کانت، اسمیت، فرگسون و استوارت انتقال یافته است. انقلاب انگلستان در قرن هفدهم اوج جدید تحقق آرمان قاعده حق یا حکومت قانون است. هایک حق را نظم خودجوش و فاقد عقلانیت می‌داند و آن را به وسیله جریان تدریجی جهت تضمین آزادی مطرح می‌کند. وی حکومت قانون را نگرهان و تجسم قانونی آزادی می‌داند و معتقد است طبق فرمول کانت انسان تا زمانی آزاد است که از هیچ‌کس جز قانون اطاعت نکند. وی معتقد است از زمانی که دموکراسی دیگر تضمینی برای آزادی فردی نباشد می‌توان آن را به صورت توتالیتر تصور کرد. لذا کنترل دموکراتیک می‌تواند مانع خودرأی شدن قدرت گردد. اما صرف وجود دموکراسی منتهی به این هدف نمی‌شود. اگر قدرت دموکراسی را قواعد ثابتی محدود نکند، ناگزیر تبدیل به قدرت خودرأی می‌شود. به نظر هایک نظام مبتنی بر آزادی فردی متکی به قبول عام اصول کلی به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد نظم در امور اجتماعی است. به نظر هایک حکومت مبتنی بر جمع خود را پایبند هیچ اصل عامی نمی‌داند؛ لذا هایک مخالف سرسخت هرگونه تفکر جمع‌گرایانه است؛ چرا که در نظر وی جمع‌گرایی فکری

مقدمه جمع‌گرایی سیاسی و توتالیتراریسم است. هایدک از طرفداران مکتب اتریش است. این مکتب بار د نظریه ارزش کار مارکس مطرح می‌کند که چگونه قیمت‌ها و هزینه‌ها در زندگی سیاسی بر مطلوبیت کالاها و خدمات و دیگر منابع مبتنی است. این تمایل ضد سوسیالیستی برنامه‌ای وسیع در حیطه تفکر اجتماعی و سیاسی را دربرگرفته است. هایدک به عنوان یکی از سردمداران این مکتب به نگاه علم‌گرایانه معترض است؛ چرا که واقعیات اجتماعی برخلاف واقعیات طبیعی بر عقل‌گرایی و فردگرایی تکیه دارد. این مکتب برخلاف گرایش مبتنی بر گزینش عمومی که به دولت رفاه می‌انجامد به عدالت و اخلاقیات نمی‌اندیشد و مخالف تجویزهای اخلاقی برای برابری و باز توزیع و عدالت اجتماعی است. هایدک از یک‌سو آزادی را اصل می‌داند و از سوی دیگر از بازار آزاد برای به حداکثر رسیدن دانش انسان دفاع می‌کند و از طرفی دولت را نوعی طرز تلقی از فشار و عدم آزادی می‌داند و بر مفهوم دولت حداقل تأکید می‌کند.

در مقابل، در دیدگاه مطهری آزادی هدف نیست؛ بلکه وسیله‌ای جهت دستیابی به کمال انسانی است. ممکن است با استفاده از این آزادی انسان به قعر حیوانیت و یا به اوج انسانیت برسد. انسان‌ها به شرط داشتن آزادی صرف به سر منزل مقصود نخواهند رسید و باید از راهنمایی که خداوند متعال جهت هدایت انسان‌ها فرستاده است بهره‌گیرند؛ اما در دیدگاه یاسپرس آزادی و اختیار انسان را منبع ارزش‌ها می‌داند و می‌گویند هدف آزادی چیزی جز آزادی نیست. آنها معتقدند انسان حتی در برابر قوانین طبیعی آزاد است و می‌تواند مقاومت کند و آزادی خود را بسازد به نظر آنها آزادی انسان مطلق است و هیچ چیز نمی‌تواند آزادی انسان را محدود کند. یاسپرس، هر تقیدی را ضدانسانیت می‌داند و تنها معیار ارزش‌های انسانی را آزادی می‌داند.

در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت که آزادی در اندیشه مطهری بیشتر جنبه نهادی و فطری دارد و در اندیشه هایدک به صورت نهادی و در ارتباط با نهادهای اقتصادی و سیاسی دنبال می‌شود.

منابع

۱. اخوان کاظمی، بهرام. (۱۳۸۸) «آزادی در حکومت اسلامی از منظر شهید مطهری»، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۳۱، صص ۱۷۵-۱۹۶.
۲. حسینی، کاظم. (۱۳۹۵)، «آزادی در اندیشه سیاسی استاد شهید مرتضی مطهری» فصلنامه سیاست، سال سوم. صص ۱۸-۵.
۳. دانشور نیلو، یوسف و زهرا طهماسبی بکتی. (۱۴۰۱)، «بررسی مفهوم آزادی در اندیشه شهید مطهری و یاسپرس»، انسان پژوهی دینی، دوره ۱۹، شماره ۴۸. صص ۱۶۶-۱۴۷.
۴. محمد، توحیدفام. (۱۳۹۱)، «تلازم آزادی و حکومت قانون در اندیشه هایک» فصلنامه مطالعات روابط بین‌المللی، دوره ۵، شماره ۱۸. صص ۷۳-۴۷.
۵. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۷)، گفتارهای معنوی، تهران: انتشارات صدرا، چاپ هفدهم.
۶. _____ . (۱۳۸۴)، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات صدرا، چاپ بیستم.
۷. _____ . (۱۳۸۵)، انسان کامل، تهران: انتشارات صدرا، چاپ سی و هشتم.
۸. _____ . (۱۳۹۴)، یادداشت‌های استاد مطهری، تهران: انتشارات صدرا، چاپ ششم.
۹. _____ . (۱۳۹۶)، انسان و سرنوشت، تهران: انتشارات صدرا، چاپ پنجاه.
۱۰. _____ . (۱۳۷۷)، آزادی معنوی، تهران: انتشارات صدرا.
- 11- Berlin, I. (2017), *Two concepts of liberty* . In *The liberty reader* . pp. 33-57.
- 12- Farrant, Andrew, and Edward McPhail. 2010. *Hayek's New Popularity: The False Claim that He was Right*. Challenge 53 (5).
- 13- Hayek, Friedrich A. (1944), *The Road To Serfdom: Chapter 6 Planning And The Rule Of Law*. Ebook. Chicago: University of Chicago Press.
- 14- Hayek, Friedrich A. von(2001), *The Road to Serfdom*. Abingdon: Routledge.
- 15- Hayek, Friedrich A. von. (1960). *The Constitution of Liberty*. London: Routledge

- 16- Hayek, Friedrich A. von. (2011) *The Constitution of Liberty*. Chicago: University of Chicago Press.
- 17- MacKinnon, C. A. (1989). *Toward a Feminist Theory of the State*. Harvard University Press.
- 18- Marx, Karl. (1999). *Wage Labour and Capital*. New York: New York Labour News Company.
- 19- Marx, K. & Engels, F. (1998). *Marx & Engels Collected, Works*, Vol 37: Karl Marx Capital: Volume 3.
- 20- Silier, Yildiz.(2015). *Freedom: Negative and Positive Conceptions*. Routledge.
- 21- Young, I. M. (1990). *Justice and the Politics of Difference*. Princeton University Press.
- 22- KUKATHAS, Chandran. (2006). *Hayek and liberalism*. In *The Cambridge companion to Hayek* (pp. 182-207).: Cambridge University Press.
- 23- Kirby, N. (2016), *Revising Republican Liberty: What is the Difference Between a Disinterested Gentle Giant and a Deterred Criminal?*, *Res Publica*, 22.
- 24- Kramer, M. H. (2003) *The Quality of Freedom*, Oxford: Oxford University Press.
- 25- Nelson, E.(2005), *Liberty: One Concept Too Many?* , *Political Theory*.
- 26- Zimmerman, D. (2002), *Taking Liberties: the Perils of "Moralizing" Freedom and Coercion in Social Theory and Practice*, *Social Theory and Practice*, 28.
- 27- PETTIT, Philip Noel"(2018), *Australian Honours Search Facility, Dept of Prime Minister & Cabinet*. Retrieved 1 March 2018.